

پنجشنبه غزه شهر رجب المرجب ۱۳۲۶

رفتم به حضرت عبدالعظیم. در بین راه، دم گار ماشین، سوار بختیاری می آمدند، به قدر پانصد عدد بودند. شجاع السلطان که حالا سردار اشجع شده است، با حاجی خسرو خان سالار رفع در جلو سوارها بودند. آجودان باشی که پسر دؤم وزیر نظام باشد، با یک دسته موزیکانچی کشیک خانه و با دوست نفر سوار کشیکخانه، رفته بود استقبال. با تشریفات وارد می کردند.

خلاصه، با حضرات احوالپرسی کرده، قدری ایستاده، صحبت کرده، مشرف شده، آستانه مقدس را بوسیده، قدری سر قبر مرحوم امین اقدس نشسته، بعد مراجعت کرده، آمدم منزل.

عصری رفتم به خانه سردار مفتحم، نبود. مراجعت کردم آمدم منزل شاهزاده موقت الدوله. امام جمعه خوی، صدیق الدوله، مشکوة الدوله، حاجی معین السلطان، جلال الملک، حاجی امین الخاقان بودند. و از هر طرف صحبت می کردیم.

جمعه ۲ شهر رجب المرجب ۱۳۲۶

عصری رفتم امیریه، یک ساعت از شب رفته حضور آقا مشرف شدم. حاجی مجدالدوله بود. قدری نشسته، بعد برخاسته آمدم منزل.

شنبه ۳ شهر رجب المرجب ۱۳۲۶

سوار شدم رفتم به خانه ناظم السلطنه و از او دیدن کردم. بعد رفتم به باغشاه در خانه. اول در چادر سپهسالار قدری نشسته، سردارها، امرای تومان تماماً جمع بودند. وزیر اعظم و سایر وزراء هم بودند. بعد اعلیحضرت همایونی بیرون تشریف آوردند. حضرت اقدس آقای نایب السلطنه و ولیعهد هم بودند. قدری فرمایشات فرمودند.

شجاع السلطان بختیاری سردار اشجع شده است. باری هر کس را که بخواهید بود. تا نزدیک ظهر در خانه بودم.

از اخبار تازه: دیروز یا پریروز از طرف دروازه قزوین صدای بزرگی بلند شد، از قراری که می‌گویند و معلوم شده در خانه مشیرالسلطان بوده است. می‌گویند باروت داشته است و در آب پاش ریخته بوده است و در زیر زمین گذارده بوده است، آدمش می‌رود در زیر زمین، چپ می‌کشیده است، آتش می‌افتد به روی آن کهنه که در سر لوله آب پاش بوده است، بعد از مدتی آتش می‌گیرد و بسیار خرابی می‌کند. آدمش را هم زخمی می‌کند.

عصری برخاسته، قدری روزنامه نوشتم. عصری رفتم بیرون. شاهزاده موثق الدوله، حاجی امین‌الخاقان، بودند از هر طرف صحبت می‌کردیم. گویا در قلعهک در سفارت انگلیس جمعیت جمع شده‌اند. پسرهای حاجی سید یحیی دولت‌آبادی که سر منشأ فساد هستند، آنجا جمع شده، مشغول کار هستند.

امروز یکصد نفر سوار ایل سنجانی هم وارد شدند. سوار کشیک‌خانه، با موزیک رفته بودند استقبال. واردشان کردند. گویا در بعضی از سفارت‌ها هم باز مردم رفته‌اند. دیگر صحبتش را نمی‌دانم. البته هر وقت محقق شد خواهم نوشت. آذربایجان هنوز منظم نشده است.

یکشنبه ۴ شهر رجب‌المرجب ۱۳۲۶

امروز تمام را در منزل بودم. یک ساعت به غروب ماند وکیل السلطنه و حاجی امین‌الخاقان آمدند.

دوشنبه ۵ شهر رجب‌المرجب ۱۳۲۶

امروز هم تمام را در منزل بودم. به جایی نرفتم.

سه‌شنبه ۶ شهر رجب المرجب ۱۳۲۶

سوار شده رفتم به باغشاه در خانه. وزیر اعظم، سپهسالار، اغلب از سردارها و وزراء بودند. اعلیحضرت همایونی به واسطه درد دندان بیرون نیامده‌اند. سردار مفخم حاکم استرآباد شد، اعظم‌الدوله پسر ظهیرالملک کرمانشاهی که با سوار داودخان کلهر آمده، او هم بود. آقا سید عبدالله را عثمانی به خاک خودشان جدا راه نداده‌اند. در همان بیلاقات کلهر، نزدیک سرحد یک دهی است مال ظهیرالملک، ده فرسخ است تا کرمانشاه، آنجاست. در واقع سپرده به ظهیرالملک است که از او نگاهداری بکند. باری مدتی در چادر سپهسالار نشسته، بعد با سردار مؤید سوار شده آمدم منزل.

اخبار تازه این بود که: مدت ده بیست روز بود که در قلهک جمعیتی جمع شده بود، قدری هم «شارژدفر» انگلیس از آنها حمایت می‌کرد. قزاق رفت به عنوان اینکه ما بایست این‌ها را منظم بکنیم، آنها را از آنجا متفرق ساخت.

این سفیر کبیر عثمانی که اسمش... است و تازه مدت ده روز است آمده، مردی است مسن، ریش سفیدی دارد و عینک می‌گذارد. جمعی هم در آن سفارت رفته بودند. قدری سفیر از آنها حمایت کرد؛ این بود که به سلطان تلگراف کردند او هم خیلی سخت به سفیرش تلگراف کرده که حکماً آنها را از سفارت بیرون بکند. شبانه بیرون کردند، دیگر عصری به جایی نرفتم.

چهارشنبه ۷ شهر رجب المرجب ۱۳۲۶

با آقامیرزا آقاخان سوار شده رفتیم به منزل مؤیدالدوله. خودش در زیرزمین با امام جمعه و سلطان‌العلماء خلوت داشتند. من در حیات قدری نشسته، بعد رفتم پیش حضرات. آدم‌های حضرت اقدس آقای نایب‌السلطنه آمده بودند، عرض می‌کردند که

یک نفر سرباز تفنگ از دستش دررفته خورده است به یک بچه هفت هشت ساله از قوم‌های ما.

باری با مؤیدالدوله سوار شده آمدیم به طرف باغشاه پشت میدان مشق. از اخبار تازه این بود که می‌گفتند: عین‌الدوله وارد اردبیل شده. به قدر دو هزار سوار از او استقبال کرده‌اند.

سه ساعت به غروب که سرکار معززالملوک سوار شده رفتند امیریه برای احوالپرسی. در جلو بهارستان از طرف خانه حاجی معین‌السلطان یعنی آن قهوه‌خانه که درکنج خانه ایشان واقع است، یک قزاق نشسته بوده است، تفنگ از دستش درمی‌رود رو به کالسکه؛ الحمدلله به خیر می‌گذرد. گلوله می‌خورد زیر کالسکه از آن طرف رد می‌شود، به طوری که اسب‌ها از صدای گلوله رم می‌کنند. خیلی اسباب وحشتان می‌شود. یک ساعت از شب مراجعت کردند. می‌گفتند: پاهای آقا خیلی درد می‌کند به طوری که فریاد می‌زنند.

پنجشنبه ۸ شهر رجب‌المرجب ۱۳۲۶

رفتم به در خانه، اول رفتم چادر سپهسالار. سردارها و صاحب‌منصب‌ها بودند. شاه هنوز بیرون نیامده بودند.

دیشب سعیدالسلطنه از فرنگستان آمده. حاجی خسرو خان بختیاری سردارظفر شده است. حاجی آصف‌الدوله امروز رفت به طرف شیراز. اقبال‌الدوله امروز خواهد رفت به اصفهان. نشان قدس هم به او مرحمت شد.

باری وزیراعظم و سایر وزراء آمدند. اعلیحضرت همایونی هم تشریف آوردند، شرفیاب شده، بعد قدری راه بیخود رفتیم. هر کس را بخواهید بود. خلاصه سوار شده آمدم امیریه، حضور حضرت اقدس شرفیاب شده، احوالی پرسیدم.

از اخبار تازه این است که: دیشب نظام السلطنه مرحوم شده. امروز عصر، نعش را با کمال تجمل حرکت دادند، بردند امامزاده عبدالله.

جمعه ۹ شهر رجب المرجب ۱۳۲۶

سوار شده رفتم خانه نظام السلطنه، سر ختم. دم در نظام الملک، وزیر نظام، حاجی صدر السلطنه، مدیرالدوله، حاجی عمید الملک، بیرون می آمدند. جمعی بودند: وزیر دربار، امیر معظم، وزیر خارجه، سعدالدوله، حشمت الدوله، آصف السلطنه، پسر فرمانفرما، امام جمعه، معین بوشهری.

سر ختم هم سردار مکرم و سعد الملک و برهان الدوله بودند. ساعد نظام برادر حاجی بهاء الدوله که جمشید میرزا باشد، هفت هشت روز است مرحوم شده است؛ با دم رفته بود بنویسم لذا در اینجا نوشتم.

شنبه ۱۰ شهر رجب المرجب ۱۳۲۶

رفتم به باغشاه، در خانه. شاه هنوز بیرون نیامده بودند. رفتم به چادر سپهسالار. امام جمعه، سردارها، امرای تومان، صاحب منصبها، تمام بودند.

قدری نشستم بعد گفتند، بندگان اعلیحضرت همایونی بیرون تشریف می آورند. با سپهسالار و اغلب از سردارها رفتیم در اندرون، آنجا هم قدری منتظر شدیم تا بیرون تشریف آوردند. بعد آمدیم قدری هم توی باغ در حضور بودیم. از آنجا آمدیم چادر سپهسالار. نیرالدوله و موقد الدوله و جمعی بودند. تازدیک ظهر در خانه بودیم.

آمده منزل، صرف نهار کرده، استراحت کردم و قدری روزنامه نوشتم. گفتند شاهزاده موقد الدوله آمدند. رفتم بیرون قدری صحبت کرده، گاردیها را سان دیده. رفتم امیریه به احوالرسی آقا.

اعتمادالحرم، اندرون، حضور آقا بود. قدری دم در نشستیم. حاجی مجدالدوله، آصف السلطنه، امام جمعه خمسه که داماد نظام الملک است و بعضی از اجزای خود حضرت اقدس بودند.

پاهای مبارکشان خیلی درد می کرد، به طوری که هیچ (قادر به) استراحت نیستند. ملکه ایران هم آمده بود به احوالپرسی حضرت اقدس. تا دو ساعت از شب رفته، با ملکه ایران صحبت می کردیم. ملکه ایران بسیار تکیده شده است. از بابت خانه اش و اسبابش که غارت کرده اند و از خودش هیچ حرف نزده است، اینجا هم که هست متصل سرخودش را مشغول می دارد و عیش می کند، می خواهد همچو بنماید که من هیچ برای این چیزها غصه نمی خوردم؛ ولی بسیار تکیده شده است، معلوم است بسیار غصه می خورد. الحق حق هم دارد، خانواده چندین ساله این طور بشود!

از قراری که بعدها معلوم شد، آن حرف ها که زده بودند، بکلی دروغ بوده است. هیچ بمب یا تفنگی از خانه ملکه ایران انداخته نشده بود. گویا یک نفر قزاق را در آن روز دعوائی، از آن قهوه خانه انجمن درویش ها زده بودند. ربطی به خانه ملکه ایران نداشت. هر چه داشت به غارت بردند. بسیار، افتضاح به سرش آوردند. با سر بی چادر از پشت بام رفت به خانه مرحوم اتابک از آنجا فرار کرد. آنروز هم شخصاً خیلی بی احترامی به او کرده اند.

ده هزار تومان به او نقد داده اند، گویا ده هزار تومان هم سند داده اند که به او بدهند. خیلی صحبت می کرد ولی هیچ تغییر حال به خودش نمی داد. خنده زیادی هم می کرد ولی از ته دل نبود. باز هم الحق خیلی خودداری می کرد. دخترش که فروغ الملوک است، عروس قوام الدوله است. از پسر قوام الدوله طلاق گرفته، پیش خود ملکه ایران است. دختر بزرگش که زن خود قوام الدوله، فروغ الدوله است با ملکه ایران قهر است. در این مدت که ملکه ایران امیریه است، هیچ نیامده است، به احوالپرسی؛ بلکه

یک کاغذ هم نوشته است. ملکه هم هیچ نمی گوید. ماشاءالله دلِ غریبی دارد.

یکشنبه ۱۱ شهر رجب المرجب ۱۳۲۶

رفتم به باغشاه، درِ خانه. باز رفتم اول، چادر سپهسالار. وزیر نظام و بعضی از سردارها بودند. بعد گفتند بندگان اعلیحضرت همایونی تشریف آوردند. رفتم شرفیاب شدم. مدتی در حضور بودم. بعد آمدم. باز در چادر سپهسالار نشسته تا نزدیک ظهر. آن وقت سوار شده آمدم منزل.

دوشنبه ۱۲ شهر رجب المرجب ۱۳۲۶

صرف نهار کرده، استراحت شد. عصری برخاسته قدری روزنامه نوشتم. بعد آقای آقا سید مهدی مجاهد تبریزی آمد.

سه شنبه ۱۳ شهر رجب المرجب ۱۳۲۶

لباس رسمی پوشیده آمدم بیرون. سوار شده رفتم به باغشاه درِ خانه. امروز چون عید میلاد حضرت امیر است، در باغشاه سلام منعقد است. باری شاهزادگان، وزراء سردارها، اعیان و اشراف، صاحب منصبها، امرای تومان و افواج، مستوفیها، لشکرنویسها، هر کس را که بخواهید؛ بودند. وزیر نظام، سردار کل که به او حمایل آبی مرحمت شده بود. سیف الممالک ترک، او هم سردار معظم شده بود. باری جلوی حوض بیضی، سر خیابان، چادری زده، تخت قشنگی ترتیب داده بودند. خیابان هم تا آخرش، قشون ایستاده بود.

سر صف نظام، سپهسالار ایستاده، زیر دستش سردار کل، زیر دستش سردار اعظم، بعد من، بعد سایر سردارها.

ماشاءالله خیلی سردار زیاد شده است.

باری سلام باشکوهی بود. سوارهای بختیاری، سوارهای کلهر و غیره، خیلی منظم و آراسته بود.

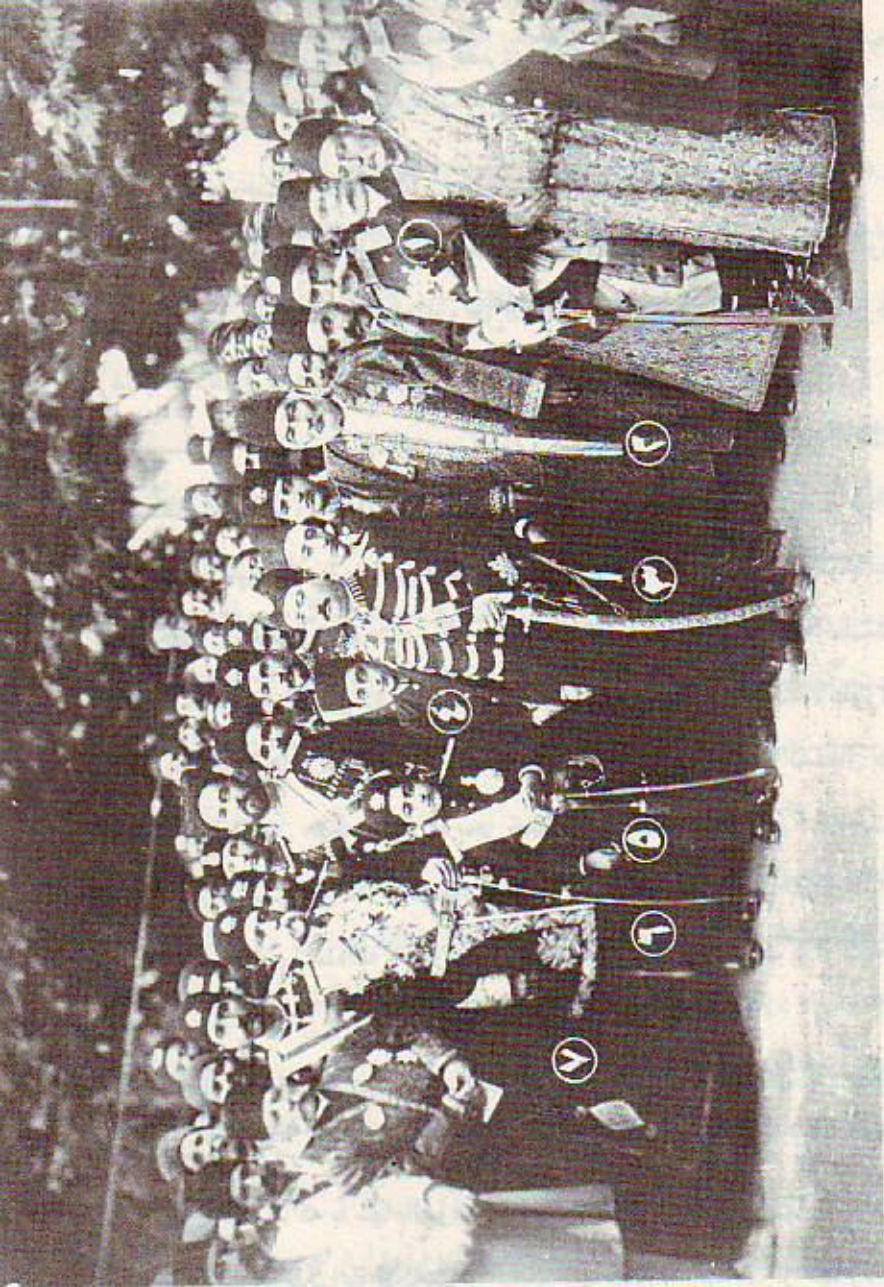
مشیرالسلطنه هم یک خلعت التفاتی پوشیده، باری بندگان اعلیحضرت همایونی تشریف آوردند. جلوس فرمودند، نظام الملک مخاطب بود. نطق خوبی فرمودند. خطیب خطبه و شمس الشعراء شعر خواند؛ بعد دفیله شد. بهر فوجی که بیرق داشتند؛ یک چیزی که با پارچه خوب درست کرده بودند و عکس خود بندگان اعلیحضرت همایونی را داشت و با کلابتون خیلی قشنگ درست کرده بودند. به بیرق‌ها به دست مبارک خودشان مرحمت می‌فرمودند و سر بیرق نصب می‌کردند. در واقع یک سلام بیرق هم موقع دفیله شد. کنتل قزاق هم نشان و حمایل سرداری که به او مرحمت شده بود، امروز زده بود. بعد از دفیله، سردارها و سایر صاحب‌منصب‌ها در خیابان صف کشیده، اعلیحضرت همایونی تشریف آورده به هر یک اظهار مرحمت فرمودند. یک شیشه عکس هم عبدالله میرزا انداخت.

باری شاه تشریف بردند اندرون، ما هم آمدم چادر سپهسالار. صرف نهار کرده، بعد از نهار آمدم منزل.

عصری از خواب برخاسته هوا خیلی گرم بود، رفتم توی آب سرد، قدری روزنامه نوشته، سوار شده، رفتم امیریته حضور حضرت اقدس. نظام الملک، افخم الملک پسرش، برادرهای امیر نظام، قوام نظام با سایر اجزای خود حضرت اقدس بودند. احضار اندرون شدیم. پاهای مبارک آقا، هنوز به شدت درد می‌کند. بطوری که هیچ نمی‌توانند حرکت بفرمایند.

بعد حضرات رفتند، من آمدم خدمت سرکار خاصه خانم. تبریک عید گفتم. بعد هم ملکه ایران آمده، مدتی نشسته، تا مردها از حضور آقا مرخص شده، رفتند. ملکه رفت، شرفیاب شود.





- ۱- مجده الدوله، ۲- مشير السلطنه صدر اعظم، ۳- محمد علي شاه، ۴- نصرت السلطنه،
- ۵- احمد ميرزا وليعهد، ۶- امير بهادر جنگ سیهالار و فرمانده کل قوا،
- ۷- علاء السلطنه

چهارشنبه ۱۴ شهر رجب المرجب ۱۳۲۶

امروز تماشای را منزل بودم. عصری رفتم بیرون.

پنجشنبه ۱۵ شهر رجب المرجب ۱۳۲۶

سوار شده رفتم به باغشاه در خانه. بندگان اعلیحضرت همایونی، بیرون تشریف آورده بودند. حضرت والا شاهزاده ظلّ السلطان هم امروز تشریف آورده بودند؛ شرفیاب بودند. فردا هم به سلامتی به فرنگستان تشریف فرما می شوند.

باری قدری در چادر سپهسالار نشسته، بعد حضرت والا، شاهزادگان ظلّ السلطان از حضور آمدند؛ در چادر سپهسالار قدری نشسته، تشریف بردند.

بعد با سپهسالار و حاجی مجدالدوله رفتیم به خاکپای مبارک شرفیاب شدیم. به ایشان اظهار مرحمت فرمودند، مگر به این غلام خانه‌زاد. بدبختانه نسبت به این غلام‌زاده مخصوص خانواده خودشان، بسیار بسیار بی‌رحمت هستند. بطوری که بارها و مکرر به بعضی‌ها فرموده بودند که من بی‌حد و بی‌اندازه از عزیزالسلطان بدم می‌آید. اگر چه هنوز از من هیچ خیانتی به بجز خدمت سرنزده است ولی «گناه بخت من است. این گناه دریا نیست». او شاه است من گدای در خانه او. رنجیدن شاهان از گدا رسم قدیم است ولی امیدوارم انشاءالله خداوند نصرتش بدهد و عمر با عزّت به او کرامت فرماید. بی‌رحمتی او خودش هم التفات است.

اخبار تازه این است که: ظهیرالملک حاکم کرمان شده است. شهاب‌الملک پسر آصف‌الدوله هم سردار شده است.

فوج نهاوند که با سهام‌الدوله رفته بود به تبریز از دست سهام‌الدوله فرار کرده آمده‌اند همدان و تلگراف شکایت از دست سهام‌الدوله زده‌اند. از سهام‌الدوله گرفتند، دادند به سردار اکرم امیر تومان.

جمعه ۱۶ شهر رجب المرجب ۱۳۲۶

اخبار تازه این است که مستشارالملک مرحوم شده است. امروز صبح هم خداوند یک دختر<sup>۱</sup> به حاجی امین الخاقان مرحمت فرمودند؛ انشاءالله قدمش مبارک است؛ (از دختر عماد حضور). در واقع این همیشه کوچک است. حاجی معین السلطان می‌گفت که شاهزاده ظل السلطان، امروز صبح زود، تشریف بردند به فرنگستان. اکبر میرزا و اسماعیل میرزا هم در رکاب مبارکشان رفتند.

شنبه ۱۷ شهر رجب المرجب ۱۳۲۶

سوار شده رفتم در خانه. شرفیاب خاکپای مبارک شده، قدری هم در چادر سپهسالار نشسته، بعد آمدم خانه. سردار مؤید، بنا بود برود برای ریاست قشون خراسان، گویا موقوف شده است. از این جهت گویا قدری هم رنجیده است، در واقع قهر کرده است. الحق، حق هم دارد. از اول می‌خواستند به او ندهند. این چه ریاستی بود که دادند و، بعد پشیمان شدند.

یکشنبه ۱۸ شهر رجب المرجب ۱۳۲۶

نظام السلطنه سه روز است آمده است، از مازندران. رفتم از او دیدن کردم. پسر بزرگ آقا سید محمد مجتهد، پسر آقا شیخ عبدالنبی با جمعی از آشنایان خودش بودند. متصر السلطنه پسر سپهدار هم به قدر یکصد نفر سوار تنکابنی آورده، او هم سه روز است وارد شده است.

تبریز هنوز شلوغ است. عین الدوله بایستی امروز وارد تبریز بشود، ولی الحمدلله

سایر جاهای ایران منظم است.

باری عصر رفتم بیرون.

دوشنبه ۱۹ شهر رجب المرجب ۱۳۲۶

امروز به جایی نرفتم، تمام را در منزل بودم.

سه شنبه ۲۰ شهر رجب المرجب ۱۳۲۶

سوار شده رفتم در خانه. اول به رسم معمول، رفتم چادر سپهسالار. سردار اعظم، وزیر نظام، سردار مقتدر و بعضی از صاحب منصبها بودند. خلاصه بعد بندگان اعلیحضرت همایونی، بیرون تشریف آوردند. جمعیت زیاد بود. وزیر اعظم و سایر وزراء و امرآ و اعیان بودند. مشرف شدم، در همان جا در وسط خیابان، وزیر مختار هلند با لباس رسمی شرفیاب شد. میرزا سید احمد خان سرتیپ فوج فراهان تازه آمده است، با فوج فراهان. فوج هم در اردو است به ریاست ناصرالدوله. از ناصرالدوله هم مقداری شکایت داشت.

چهارشنبه ۲۱ شهر رجب المرجب ۱۳۲۶

با آقا میرزا آقا خان، رفتم به خانه مشیرالدوله، برای بعضی کارها. نبود. بعد آمدم در خیابان مخبرالدوله، دکان صحاف باشی که حالا سیاوش خان برادر ارسلان خان اجاره کرده، مشغول تکاسی است و یک دختر هم از فرنگ آورده و بعضی اسبابها از قبیل دوربین عکاسی و دوربینهای بزرگ و اسبابهای ختازی می فروشد.

پنجشنبه ۲۲ شهر رجب المرجب ۱۳۲۶

سوار شده رفته به باغشاه در خانه. اول در چادر سپهسالار قدری نشستم، وزیر نظام، سردار اعظم، سردار مؤید، آصف السلطنه و سردارها بودند. امسال عوض همه چیز سردار زیاد داریم! تخمش خوب عمل کرده است. باری قدری که نشستم، گفتند بندگان اعلیحضرت همایونی بیرون تشریف آورند. بعد رقتیم شرفیاب شده، وزیر اعظم و سایر وزراء و شاهزادگان بودند. بندگان همایونی تأکید در باب قشونی که بایست برود به آذربایجان می فرمودند. معلوم می شود هنوز آنجا مغشوش است.

عین الدوله هم که روز شنبه گذشته وارد شده است، کاری نکرده است. اخبار تازه این است که: فتح السلطنه پسر بزرگ نیرالدوله دیشب مرحوم شده، هشت نه روز بود، مبتلا به... شده، دیشب مرحوم شد.

حسین خان و میرزا عزیزالله، رفته بودند مسجد جامع، روضه. سلطان العلماء. آنجا روضه می خواند. در واقع بر ضد مشروطه خواهان مستبدین روضه می خوانند و اعمال زشت حضرات را به مردم آشکار می کنند.

از قرار، امروز پسر حاجی میرزا محمد رضای مرحوم، بسیار خوب حرف زده بود. قدری هم از منسدين بد گفته بود، از ملك المتكلمين و بعضی های دیگر.

یک زنی گفته بود که آمده اید درد دل بکنید؟ پسرهای حاجی میرزا، محمدرضا گفته بودند می خواهیم صحبت بکنیم. تو اگر درد دل داری برو سر قبر ملك المتكلمين درد دل را بکن.

بعد سوار شده، رفته به خانه نیرالدوله؛ دیدم که نعش پسرش را دارند حرکت می دهند. یک دسته موزیکانچی کشیک خانه، با یک دسته سوار کشیک خانه، زاندارم، پیاده و سواره و صد نفر از فوج سیلاخوری، با یک دسته موزیک و جمعی هم با نعش بودند. بردند نعش را به حضرت عبدالعظیم دفن کنند.

پسر نیرالدوله سه چهار پسر دارد. پسر بزرگش حسینعلی میرزا است. لقب و

مرسومات و منصب و ابواب جمعی پدرش رادادند به پسرش که نوه شاهزاده تیرالدوله باشد.

جمعه ۲۳ شهر رجب المرجب ۱۳۲۶

امروز صبح، خداوند متعال یک دختر به بندگان اعلیحضرت همایونی مرحمت فرموده؛ در واقع به حضرت اقدس تبریک گفتیم. هنوز حضرت اقدس در رختخواب هستند.

شنبه ۲۴ شهر رجب المرجب ۱۳۲۶

رفتم در خانه، بندگان اعلیحضرت همایونی تازه بیرون تشریف آورده بودند. شرفیاب شدم، سپهسالار، اغلب از سردارها و بعضی از وزراء بودند. بعد آمدم در چادر سپهسالار نشستم، بعد آمده سوار شدیم، خود سپهسالار هم آمده سوار شده، رفتیم به خانه شاهزاده تیرالدوله. وقتی که وارد شدیم اعتضاد السلطنه آمده بود ختم را برچیده بود. وزیر اعظم، سایر وزراء، شاهزادگان، امراء، اعیان، اشراف و علماء بودند. حاجی میرزا لطف الله و صدر الواعظین روضه می خواندند.

یکشنبه ۲۵ شهر رجب المرجب ۱۳۲۶

صبح به جایی نرفتم و در منزل ماندم. عصری سوار شده، رفتیم به طرف دوشان تپه و فرح آباد.

دوشنبه ۲۶ شهر رجب المرجب ۱۳۲۶

سوار شده، رفتم به باغشاه برای دیدن سپهسالار. شاه تشریف برده بودند اندرون. سپهسالار در چادرش بود. آقا سید احمد مجتهد برادر آقا سید محمد مجتهد آنجا بود.

حاجی مجدالدوله و آجودان باشی توپخانه بودند. عضدالدوله تازه سردار شده است. سه فوج هم از افواج آذربایجان ابواب جمعش کرده اند. نظام السلطان، سالار اعظم که وزیر خزانه نظام است، رئیس ایل سنجایی، پسر داود خان، سردار مظفر و جمعی آنجا بودند.

یکصد نفر سوار خوب هم از شاهسون «قجه بکلو» هم، از آذربایجان آمده است.

باری سردار اکرم و ناظم الاطباء بودند.

سه شنبه ۲۷ شهر رجب المرجب ۱۳۲۶

سوار شده، رفتیم به خانه مشیرالدوله. قدری نشسته، مؤتمن الملک هم آمد. امیرالامراء پسرش و بعضی از اجزای دیوانخانه عدلیه آمدند. بعد سوار شده، رفته به باغشاه در خانه.

بندگان اعلیحضرت همایونی مشغول کاغذخوانی بودند. سپهسالار با وزیر اعظم هم در تلگرافخانه مشغول کار بودند.

گویا شهر زنجان بهم خورده است. امجد السلطان که حالا مجد السلطنه است، پسر حاجی مجدالدوله حاکم آنجا، یک نفر راکه آدم حاجی حسین آقاست چوب زده و بی جهت اسباب هیجان شده است.

باری قدری در چادر سپهسالار نشسته، سردار کل، سردار مفخم، محمد صادق خان امیر توپخانه که رئیس محاکمات عسگریه است، مجدالدوله و اغلب از سردارها و صاحب منصبها و اعزازالدوله پسر مدیرالدوله که سردار ساعد شده است، سردار معتضد که حاکم کرمان بود امروز دیده شد که مراجعت کرده است. عصری کالسکه خواسته سوار شده رفته به باغشاه.

بندگان اعلیحضرت همایونی تشریف برده بودند اندرون. وزیر اعظم هم در برج که تلگرافخانه است، آنجا مشغول حرف زدن بود. سپهسالار هم در اندرون بود. پیش پای من، اتفاق غریبی افتاده بود. نزدیک اینکه شاه تشریف ببرند اندرون. چند نفر از سوارهای سنجایی با سوارهای کلهر دعوا کرده، در اندرون دو سه تیر هم تفنگ خالی می‌کنند. هیجان غریبی رو می‌دهد. ولی الحمدلله زود ساکت می‌شوند. اعظم‌الدوله پسر ظهیرالملک، اصلاح مابینشان می‌دهد. از اخبار تازه: میرزا ملکم خان مرده است. یعنی مدتهاست، من امروز شنیدم. خلاصه، مجدالدوله، حاجب‌الدوله، مختارالدوله، آصف‌السلطنه، سردار ظفر که حاجی خسرو خان باشد، مجلّل‌السلطان، آجودانباشی توپخانه، بودند. بعد افواج سوادکوه و سیلاخور که قراول مخصوص هستند، آمده دفیله کردند. تا دو ساعت از شب رفته در چادر سپهسالار بودم. بعد سپهسالار رفت به برج، پیش وزیر اعظم.

چهارشنبه ۲۸ شهر رجب‌المرجب ۱۳۲۶

عصری رفتم منزل شاهزاده موثق‌الدوله. چادر روضه خوانی‌اش را زده بود و مشغول سیاه کوبیدن بود. که انشاءالله از روز اول ماه روضه بخواند.

پنجشنبه ۲۹ شهر رجب‌المرجب ۱۳۲۶

سوار شده رفتم در خانه. اول در چادر سپهسالار رفتم، سردارها، صاحب‌منصب‌ها، جمع بودند. بعد بندگان اعلیحضرت همایونی، بیرون تشریف آوردند؛ رفته شرفیاب شدیم. باز هم، آمده در چادر سپهسالار نشسته، مسیو «رابینو» رئیس بانک شاهنشاهی که مدتهاست در طهران است معزول شده، روز شنبه خواهد



رفت. امروز آمده به حضور، مرخص شد که برود به لندن.

جمعه سلخ شهر رجب المرجب ۱۳۲۶

سرکار مغزالملوک، تشریف بردند به احوالپرسی حضرت اقدس. من هم رفتم بازدید آقا سلطان خواجه. بعد از آنجا آمدم امیریه. خود حضرت اقدس بودند. مغزالسلطنه، دَدِه شاه، با بعضی از خانم‌های دیگر (و) ملکه ایران حضور حضرت اقدس بودند.

شنبه غزه شهر شعبان المعظم ۱۳۲۶

نماز و دعا‌های اول ماه را خوانده، سوار شدیم. با اعزازالسلطنه رفتیم برای زیارت حضرت عبدالعظیم. سرکار مغزالملوک نهار را قابلمه کردند که برویم باغ طغرل صرف بکنیم. توی برج را دادیم پاک کردند؛ خیلی کثیف بود. به هر طوری بود، فرش کرده، صرف نهار بسیار خوبی کردیم. از حضرت عبدالعظیم هم ماست و کباب لوله و بعضی چیزها آوردند.

یکشنبه ۲ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۶

سوار شده رفتیم به باغشاه، درِ خانه. اول به چادر سپهسالار، بعد بندگان اعلیحضرت همایونی بیرون تشریف آورد. رفتیم، شرفیاب شدیم. وزیر اعظم، مجدالدوله، وزیر نظام، سردارها، امرای تومان بودند. عصری قدری روزنامه نوشتیم؛ سوار شده رفتیم به باغشاه، برای تماشای آتش بازی. آصف السلطنه دعوت کرده بود. خیابانی که به طرف درشت می‌رود و جلو اندرون را، تا آخر باغ مجدالملک و سردار متصر را، چراغانی کرده بودند.

وزیر اعظم، سپهسالار، سردار کل، مؤیدالدوله، مجدالدوله، شعاعالدوله، سردار اکرم همدانی، اغلب سردارها و صاحب منصبها بودند. دو طرف جاده هم، فوج و سوار صف کشیده بودند. آتش بازی خیلی دیر شروع شد. آتش بازی بسیار خوبی بود. برخاسته، آدمم امیریه به حضور حضرت اقدس؛ چون در این شب روضه می خوانند و جشن می گیرند. باری روضه خوان زیادی بودند هر ساله این عید را در آن عمارت مخصوص که نزدیک اندرونی هاست، می گرفتند. امسال چون پاهای مبارکشان درد می کند، در توی اندرون خواندند.

امروز امیر نظام سکتۀ ناقص کرده است.

دوشنبه ۳ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۶

سوار شده، رفتم به باغشاه. امروز چون روز عید حضرت سیدالشهدا (ع) است. درچادر سپهسالار، رفتم سردارها، صاحب منصبها، امیر تومان هاتماماً جمع بودند. نصرت الدوله پسر فرمانفرما، سردار شده است. سلام امروز هم، مثل آن عید بود؛ بی کم و زیاد؛ بسیار مجلل.

رئیس ایل سنجایی با پنجاه سوارش، رفته به آذربایجان.

عصری رفتم امیریه، حضور حضرت اقدس. احوال حضرت اقدس هم، الحمدلله خیلی بهتر است و لتمان الممالک معالجه می کند. پسر کوچک اعلیحضرت همایونی که اسمش سلطان مجید میرزاست، از طرف شاه آمده بود به احوالپرسی. محمد حسن میرزا، پسر دوم اعلیحضرت همایونی، امروز در سلام، لباس قرآقی پوشیده، در سر بریگاد قرآقی، پهلوی کلنل قرآق ایستاده بودند. (دقیله) هم دادند. یک شیشه عکس هم، حشمت الممالک (از) سپهسالار (و) صاحب منصبها انداخت؛ یکی هم باز سپهسالار با محمد حسن میرزا و سپهسالار و کلنل قرآق.

سه‌شنبه ۴ شهر شعبان‌المعظم ۱۳۲۶

رفتیم به خانه امیر نظام. آنجا مجدالدوله، نصرالملک، آجودانباشی، توپخانه و برادرهای امیر نظام بودند. امیر نظام، در بیرونی افتاده است و همانجا را اندرونی کرده است. ماها را شناخت ولی حالش خیلی بد است.

چهارشنبه ۵ شهر شعبان‌المعظم ۱۳۲۶

گفتند که امیر نظام مرحوم شده، خیلی افسوس خوردم. سوار شده، رفتم خانه امیر نظام. بیچاره برادرهای امیر نظام و دامادهايش همه بودند. ختم گذارده بودند. نعش را فردا حرکت می‌دهند می‌برند قم.

پنجشنبه ۶ شهر شعبان‌المعظم ۱۳۲۶

سوار شده، رفتم به باغشاه در خانه. اول به رسم معمول، رفتم به چادر سپهسالار. وزیر نظام، سردار مفتحّم، سردار ظفر، سردار اشجع و سایر سردارها جمع بودند. عبدالله خان سردار اکرم که امیر تومان است، ملقب به امیر نظام شده؛ شجاع‌السلطنه سردار شجاع شده است؛ برادر شجاع‌السلطنه که اسمش امیرحسین خان است و از دختر مرحوم اتابک اعظم است او هم شجاع‌السلطنه شد. برادر کوچکش هم سرتیپ اول؛ دو پسر کوچک دیگر هم امیر نظام از دختر اتابک اعظم دارد، یکی حمید و یکی مجید.

باری وزیر اعظم و سایر وزراء هم بودند. بندگان همایونی هم، بیرون تشریف نیاوردند. ما با سپهسالار سوار شده، آمدیم به خانه امیر نظام که ختم را برداریم. ختم را سپهسالار جمع کرد. بعد رفت.

چهار به غروب، مراجعت به منزل امیر نظام کرده، اسباب تشریفات تشییع جنازه

را حاضر کرده بودند. وزیر نظام، سردار مفخم، سردار ظفر، نصرت الدوله، مؤیدالدوله، صاحب منصب‌های توپخانه و غیره تماماً بودند. برای تشریفات تشییع جنازه، دو عزاده توپ، یدک زیاد از فوج سیلاخوری، از فوج خلیج، گارد ژاندارم، توپچی و غلام، حاضر کرده بودند و سه دسته موزیک.

باری در وقت حرکتِ نعش، یک تیر توپ شلیک کرده؛ در سر خیابان‌ها و در معابر جمعیت زیادی ایستاده بودند.

باری من، سردار ظفر و نصرت الدوله تا دروازه، سواره رفتیم. وزیر نظام، مجدالدوله و اغلب تا میدان توپخانه پیاده آمدند. سه تیر توپ هم در دروازه انداخته، پیاده‌ها برگشتند سوارها و مجدالدوله و وزیر نظام تا حضرت عبدالعظیم رفتند. از آنجا با کالسکه پست نعش را می‌برند به قم.

جمعه ۷ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۶

سهام السلطان خرقانی امیر تومان که توپچی خرقان با او بود، دیشب مرحوم شده است به مرض یرقان. شیخ مرتضی سعدالممالک هم مرحوم شده است. رفتم خدمت سرکار خاصه خانم. قدری که صحبت کردیم، ملکه ایران هم آمد آنجا، تا دو ساعت از شب آنجا بود.

شنبه ۸ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۶

سوار شده، رفتم به باغشاه در خانه. بندگان اعلیحضرت همایونی، قدری کسل هستند؛ بیرون هم تشریف نمی‌آورند. در چادر سپهسالار قدری نشستیم، اغلب از سردارها بودند. وزراء هم بودند. وزیر اعظم با سپهسالار رفتند اندرون، شرفیاب شدند. سردار مؤید که به ریاست قشون خراسان برقرار شده بود و تردیدی پیدا شده بود برای